

درخشان باد راه انقلاب کبیر اکتبر شوروی، انقلابی که دنیا را تکان داد



هشتادو نهمین سالگرد انقلاب اکتبر فرا میرسد. یاد آوری این انقلاب عظیم سوسیالیستی، درس آموزی و بیان تاثیرات آن بر نبرد طبقاتی پرولتاریا و خلقهای جهان بسیار حائز اهمیت است. انقلاب اکتبر نخستین دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت و شاهراه نوینی بر روی کاروان بشری گشود. انقلاب در زیر پرچم لنین بزرگ انجام یافت. حزب کمونیست شوروی تحت رهبری او و سپس تحت رهبری ادامه دهنده کار او رفیق استالین دیکتاتوری پرولتاریا را در شرایط مداخله سهمگین سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، خونین و غیر خونین ازگزند دشمنان داخلی و خارجی مصون داشت و استوار گردانید، پاسداری از خلوص مارکسیسم-لنینیسم را نخستین وظیفه و الای خود بشمار آورد، منحرفان چپ و اپورتونیستهای رنگارنگ و تسلیم طلبان و ندبه گران را از صفوف خود زدود و وحدت اصولی حزب را مانند مردمک چشم گرامی داشت. ادامه در صفحه ۲

نهضت مقاومت ملتها بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم و یا جنگ کشیش ها و خاخام ها از یک سو و آخوندها از سوی دگر؟

بطور عمده در برخورد به تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم به کشور مستقل لبنان دونوع تحلیل پدید آمد که غیر قابل انتظار نبود. سایر تحلیلهای در میان این دو تحلیل اصلی اطراق کرده بودند و سایه روشنهای گوناگونی داشتند. یک تحلیل ارتجاعی و صهیونیستی بود که می گفت تجاوز به لبنان نزاع دو قطب تروریسم جهانی است ... ادامه در صفحه ۴

ادامه انقلاب اکتبر...

در شرایط دشواری که انقلاب در اروپا فرومی نشست و فاشیسم سربلند میکرد با تکیه بر نیروی لایزال خلق بساختمان سوسیالیسم دست زد، صنعتی شدن کشور را عملی ساخت، کشاورزی عقب مانده و انفرادی را بصورت کشاورزی مترقی کئوپراتیوی سوسیالیستی درآورد. حزب کمونیست شوروی تحت رهبری لنین و سپس استالین پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را همواره افراشته نگهداشت و نشان داد که حکومت شوروی، این مولود پرولتاریای جهان، دژ نیرومند دفاع از کارگران و خلقهای ستمکش جهان، پلی است که انقلاب طبقه کارگر اروپا را با انقلاب خلقهای مستعمره و نیمه مستعمره پیوند میدهد. آنگاه فاشیسم هیتلری راهزانه بر اتحاد شوروی حمله ور گردید. حزب کمونیست شوروی به رهبری رفیق استالین با بسیج توده های مردم و اتحاد استراتژی و تاکتیک جنگ انقلابی توانست دشمن زحمتکشان خون خواری را که تا دندان مسلح بود درکنام خود برلن از پای در آورد و زمینه پیروزی خلقهای اروپای شرقی را فراهم سازد. به این طریق حزب کمونیست شوروی بحق در مرکز احزاب کارگری و کمونیستی و دولت شوروی به حق در مرکز دولتهای سوسیالیستی قرار گرفت.

اما تجربه تلخ نشان داد که با وجود همه این پیروزیها امکان احیای سرمایه داری درکشور شوروی از میان نرفته است. نمونه یوگسلاوی و چین و... ثابت کرد که امکان تبدیل کشور سوسیالیستی به کشور سرمایه داری فقط از طریق حمله مسلحانه خارجی نیست، بلکه از طریق حمله ایدئولوژیک و سیاسی و فرهنگی داخلی نیز هست. اگر عناصری از بورژوازی بتوانند ستاد طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست را از داخل تسخیر کنند خواهند توانست حزب و کشور را از راه سوسیالیستی براه سرمایه داری برگردانند. درکنگره ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست شوروی به رهبری خروشچف و دستیارانش که که سالها خود را در صفوف طبقه کارگر پنهان کرده بودند به کودتای رویزیونیستی درحزب و دولت دست زدند، مارکسیسم-لنینیسم را مورد حمله و حشیانه و کینه توزانه قرار دادند، حزب طبقه کارگر را تغییر ماهیت دادند و آنرا به "حزب همه خلق" تبدیل کردند، دیکتاتوری پرولتاریا را حذف نمودند و دیکتاتوری بورژوازی بوروکراتیک را برحزب و دولت حاکم کردند و نام آن را "دولت تمام خلق" گذاشتند. با کسب قدرت سیاسی توسط دارو دسته خروشچف اتحاد شوروی از مرکز انقلاب جهانی به ضد انقلاب جهانی تبدیل شد و نهضت انقلابی جهانی را در دام "راه مسالمت آمیز" که همان راه پارلمانی سوسیال دموکراسی است انداختند و به نام "همزیستی مسالمت آمیز" به بند و بست با امپریالیستها و بویژه امپریالیسم آمریکا و به سوداگری بر سر حق حاکمیت ملتها مبادرت جستند، درفش ظفربخش انترناسیونالیسم پرولتری را بدور افکندند و بر سر هژمونی جهان بامپریالیسم آمریکا به رقابت پرداختند. شوروی سوسیال امپریالیستی به مدت سه دهه به خرابکاری و تفرقه جنبش کمونیستی و کارگری جهان مشغول بود و چنان تاثیرات مخربی بر جای گذاشت که سالها طول میکشد تا این اثرات مسموم را از اذهان کارگران و رهروان طبقه کارگرد پاک نمود.

کسانیکه دو دوره متفاوت تاریخ حزب کمونیست شوروی و دولت اتحاد شوروی را از یکدیگر نمی شناسند و شوروی را بعد از قدرت گیری خروشچف و شرکا سوسیالیستی ارزیابی کرده و "فروپاشی سوسیالیسم" را با روی کار آمدن گرباچف و یلستین تحلیل میکنند در اشتباه عظیمی بسر میبرند و اینان هنوز در نیافته اند ماهیت دولت و حزب اتحاد شوروی بعد از خروشچف ضد کمونیستی، ضد انقلابی و مناسبات حاکم سرمایه داری انحصاری دولتی بوده است.

تجربه انقلاب سوسیالیستی اکتبر و لنینیسم نشان داد که بدون حزب مارکسیستی - لنینیستی که در نبردهای طبقاتی بر ضد ارتجاع، بورژوازی، امپریالیسم و فرصت طلبان رنگارنگ آبدیده شده باشد، بدون حزب کمونیستی که ستاد رهبری انقلاب توده های زحمتکش باشد نمی توان امررهائی پرولتاریا و سایر اقشار تحت ستم را از زیر هرگونه یوغی بسرانجام رسانید، و از پیچ و خمها و دامهای دشمنان انقلاب رهائی جست.

انقلاب اکتبر می آموزد که طبقه کارگر برای آنکه به هدف خویش که ایجاد جامعه ای بدون طبقه و بدون استثمار است نائل آید باید ابتدا قدرت سیاسی را بدست آورد. تنها با بدست آوردن قدرت سیاسی است که طبقه کارگر میتواند به آرمانهای خویش تحقق بخشد.

انقلاب اکتبر نشان داد که بدون اعمال قهر نمیتوان قدرت سیاسی و حکومت را به تصرف درآورد. قهری انقلابی و توده ای و نقشه مند به رهبری حزب پرولتاریا و درهم شکستن نظام سرمایه داری یکی دیگر از درسهای مهم و کلیدی انقلاب سوسیالیستی اکتبر است.

انقلاب اکتبر می آموزد برای پیروزی در مبارزه انقلابی و بخاطر جلب توده ها و رهبری آنها در راه انقلاب سوسیالیستی ناگزیر باید رویزیونیسم و اپورتونیسم را درهم شکست. بدون پیکاری پیگیر و همه جانبه با انحرافات سوسیال دموکراتیسم، آناکوسندیکا لیسم، اکونومیسم، ترسکیسم و انواع و اقسام انحرافات خرده بورژوائی و ضد حزبی درمقیاس ملی و بین المللی امکان پیروزی پرولتاریا وجود نخواهد داشت. مبارزه با سرمایه داری و امپریالیسم از مبارزه با رویزیونیسم جدانیست و نمی تواند باشد.

لنینیسم مظهر این انقلاب سوسیالیستی کارگری با مشی قاطع خویش بر گنجینه مارکسیسم و سوسیالیسم علمی افزود، پرولتاریا و خلقهای ستمکش را با سلاحهای برائی مسلح نمود. تنها با این سلاح است که می توان اکتبرهای گذشته را در اشکال و شرایط جدیدی احیا نمود و بشریت را از شر بربریت سرمایه داری، امپریالیسم و تمام آثار بازمانده از قرون گذشته رهانید. اینست آنچه راه اکتبر میاموزد.

**درخشان باد راه پرافتخار انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر!
افراشته باد پرچم ظفر نمون مارکسیسم-لنینیسم!**

سخنرانی و بحث و گفتگو بمناسبت هشتادونهمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر شوروی، انقلابی که دنیا را تکان داد



زمان : شنبه ۲۸ اکتبر ساعت یک بعد از ظهر

مکان: KistaTräff

شماره تلفن تماس ۰۷۳۹۵۲۰۷۱۴

آدرس تماس الکترونیکی Javada2000@yahoo.se

همراه با میز کتاب و چای، قهوه، شیرینی و میوه

برگزار کننده

حزب کار ایران (توفان) واحد استکهلم

ادامه نهضت مقاومت....

و سرنوشت آن کشورها و مردم میلیونی این ممالک به سایر مردم جهان و بویژه «کمونیستهای انقلابی» ربطی ندارد. تحلیل دیگر بر این بود که کشور مستقل لبنان از جانب صهیونیستها و امپریالیستها در چهارچوب استراتژی نفوذ و توسعه طلبی امپریالیسم آمریکا و سیاست استقرار نظم نوین جهانی صورت گرفته است و ترور حریری در لبنان بدست عمال موساد و سیا نخستین گام برای تکمیل این دسیسه بوده است و لذا نمی توان مسئله تجاوز بربرمنشانه اسرائیل را به لبنان و سرکوب نهضت فلسطین را بطور انتزاعی و جداگانه از این روند جهانی بررسی کرد. بررسی علمی تنها می تواند در این متن حرکت عمومی صورت گیرد.

اساس تحلیل نخست، مبتنی بر تئوری سراپا ارتجاعی و صهیونیستی منصور حکمت است که اسرائیل را یک کشور دموکراتیک و متمدن جلوه می دهد و اگر در اثر مبارزه بی امان حزب ما ناچار شده اند برای فریب مریدانشان لفظ تروریسم را در مورد قطب مقابل «اسلام سیاسی» بکار ببرند یک لحظه نباید کسی را غافل کند که «بی طرفی» آنها در جنگ میان غولهای تا بدندان مسلح امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم و به همدستی امپریالیسم اروپا از یک طرف و سرزمین کوچک لبنان از جانب دیگر **حمایت آشکار از طرف قویتر است**. وقتی آنها برای عوامفریبی و جلب نظر توسط دلقکهای خویش فریاد می زنند که بگذار طرفین همدیگر را بکشند، در واقع در نعره های خویش صادق نیستند و بز دلانه این نعره ها را می زنند تا اصل مسئله را کتمان کنند. زیرا که حرف اصلی آنها این است که بگذار طرف «قویتر» طرف «ضعیفتر» را نابود کند و از آنها کشتار به عمل آورد و نباید مزاحم طرف «قویتر» شد. آنها در چهارچوب سیاستهای تعیین شده صهیونیستها در عرصه جنگ روانی عمل می کنند که تلاش داشتند جنبش مقاومت را در جهان با سانسور اخبار و صحنه سازیهای تروریستی بی پایه و جلو انداختن عمال منصور حکمت و مشابهان جهانی آنها و سازماندهی فضائی که بتوان مدعی شد «باید مخالف هر دو طرف جنگ بود»، «هر دو طرف ارتجاعی و تروریست هستند» زمینه جنگ روانی برای ادامه آدمکشی را فراهم آورند. مگر کشتارهای وحشتناکی که در آفریقا در اثر دسیسه امپریالیستها با یاری مرتجعین محلی صورت می گیرد طرف انقلابی دارد؟ ولی کمونیستها موظفند به ریشه دلایل این کشتارها اشاره کرده نقش تاریخی استعمار در این ممالک و امپریالیسم را برملا و برجسته نموده و با کار روشنگری خویش مادر این عیوب را نشان دهند و ثابت کنند که سرمنشاء همه این اعمال ضد انسانی و بربرمنشانه استعمار و امپریالیسم است. برای تشکل اسرائیلی «حزب کمونیست کارگری ایران» سرمنشاء همه بدبختی ها گویا «اسلام سیاسی» است. قوم کشی در آفریقا میراث روشن استعمار است و باید آنرا به مردم نشان داد. کمونیستها فاشیست و بی وجدان نیستند. انسانیت از بطن کمونیسم می بارد. هرگز کمونیستها نمی توانند و نباید از قتل عامها حمایت کنند. ما از هم اکنون به صراحت بیان می کنیم که در فرادای پیروزی محتوم نهضت مقاومت انقلابی مردم عراق علیه متجاوزین امپریالیسم، صهیونیسم و ناسیونال شونیسم رهبری تجزیه طلب و خرابکار گردد، با هرگونه انتقامجویی و قتل عامی در کردستان عراق مخالفتیم. ما خواهان محاکمه علنی خائنین به مردم عراق هستیم و بر آن پای می فشاریم ولی هرگز وجود یک رهبری منحرف و خائن و همدست امپریالیسم را به گردن مردم کردستان که خود سالهاست قربانیان این قبیل رژیم هایند نمی گذاریم و با هرگونه قتل عام توده عظیم مردم کردستان پیگیرانه مبارزه خواهیم کرد. چنین سیاست آدمخوارانه ای فاقد آینده بوده و هرگز قدمی در راه دوستی خلقها و ایجاد زمینه برای رشد و تکامل مبارزه طبقاتی بر نمی دارد. انتقامجویی یک ارزش پرولتری نیست از کومه بینی خرده بورژوائی ناشی می شود. هیچ جامعه ای را نمی شود با آدمکشی «درمان» کرد و «پاک» نمود.

سیاست بی طرفی منفعل تأیید تداوم وضع کنونی است. یعنی صهیونیستها حق دارند شهرهای لبنان را با خاک توسط نیروی هوایی مجهز خود یکسان کنند و لبنانی ها نیز از آنجا که هواپیما ندارند باید گورهای دسته جمعی خویش را آماده گردانند و یا در زیر آوار جان دهند. منطق «به من چه ولش کن» و یا «ته قم خوبه نه کاشون لعنت به هر دوتاشون» طرفگیری برای طرف قویتر و بازی دادن مردم در چهارچوب نظم تحمیلی تبلیغاتی صهیونیستهاست.

حزب ما بارها ماهیت ارتجاعی جریان مشکوک «حزب کمونیست کارگری ایران» و تئوریهای ارتجاعی منصور حکمت را برملا کرده است ولی در اینجا در عین حال می پردازیم به ریشه انحرافات پاره دیگری که مسحور شارلاتانیسم حکمتیسم شده اند به رنگ جماعت در آمده اند. چنین جریانها و یا افراد گمراهی طبیعتاً شایستگی رهبری مبارزه مردم ایران را ندارند. با سرگشته گی پذیرش راه کمترین مقاومت نمی توان رهبر شد.

تساوی حقوق ملل و امر بزرگ استقلال ملی

خواست تساوی حقوق ملل یک خواست سراپا بورژوائی است. نفس این خواست نشان می دهد که ملتها در گذشته دارای این حقوق نبوده اند و در حال حاضر نیز خطر تجاوز به این حقشان منتفی نیست. پس باید همواره بیدار و هشیار بود و از این حق بورژوائی که در شرایط کنونی جهان زیر سلطه امپریالیسم به نفع نیروهای مترقی و انقلابی و پرولتری است به دفاع برخاست. دفاع از این حق فعلیت خویش را هرگز از دست نداده است. همه ملل جهان دارای حقوق مساوی هستند. این یک دستاورد بشری است که برای تحقق آن میلیونها نفر تا کنون جان خود را از دست داده اند. استعمارگران با این تحلیل موافق نبودند و بر این نظر بودند که نژاد یک بلژیکی از یک کنگویی، نژاد یک ایتالیایی از یک فرد آلبانیایی و یا لیبیایی، نژاد یک فرانسوی و انگلیسی از نژاد اعراب و مردمان آفریقایی و یا هندی و چینی برتر است و اروپای «متمدن» در مقابل آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین «وحشی» از حقوق بیشتری برخوردار است. آنها با خط کش آفریقا را میان خویش تقسیم می کردند و ممالک جهان را به زیر سلطه خویش آورده و مردمان بومی آنها را قتل عام می نمودند. این کار یا با سلاح گرم و یا با توزیع میکروب انجام می گرفت. بر عکس مسئله استقلال ملتها در شرایط جهانی شدن سرمایه و سیاست عملیات بازدارنده امپریالیستها در فلسطین، یوگسلاوی، افغانستان، عراق، لبنان و... نقش بسیار مهمی به حفظ امر استقلال سیاسی داده و در ممالکی که مورد هجوم و اشغال قرار گرفته اند امر استقلال و تمامیت ارضی این ممالک را به عامل بزرگ بسیج توده ای و عامل قطعی مبارزه بدل کرده و حفظ آنرا در راس مبارزه ملی و طبقاتی قرار می دهد. کمونیستها باید تلاش کنند برای ممانعت از انحراف مبارزه ملی رهبری مبارزه ملی را خود به

کف آورند. حزب ما در نخستین گزارش سیاسی کنگره موسس خود به این تحول دیالکتیکی که هجوم افسار گسیخته سرمایه جهانی تحت عنوان جهانی شدن سرمایه و نظم نوین جهانی منجر به مقاومت ملل شده و جنگ انقلابی ملی را در دستور روز نیروهای انقلابی قرار داده است، اشاره می کند. حال ما با پیشگویی "حزب کار ایران (توفان)" که جهت سیر تحولات را بدرستی ارزیابی کرده بود روبرو هستیم.

این کمونیستها بودند که پس از جنگ جهانی اول از حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش به دفاع برخاستند. نطق‌های رفیق مولوتف در مراجع جهانی مملو از حمایت از این حق و افشاء سیاست‌های استعماری و نژادی امپریالیستی است. سالها مبارزه ملت‌ها در قالب دول خویش به طول انجامیده است تا در جامعه ملل و سپس سازمان ملل متحد حقوق دول عضو آن برسمیت شناخته شود و منشور ملل به امضاء همه اعضاء جامعه جهانی برسد و مورد احترام قرار گیرد. حمایت از حقوق ملل صحه بر این واقعیت است که ملت‌های جهان صرفنظر از نژاد، مذهب، بزرگی و کوچکی، شرایط جغرافیایی، ترکیب قومی، زبان و رنگ پوست و درجه تکامل و نوع نظام حکومتی و ایدئولوژیکی دارای حقوق یکسان هستند. همین که این اصل بدیهی را در اسناد سازمان ملل متحد توانسته اند با مبارزه پیگیر برخلاف نظر نژاد پرستان و فاشیستها بگنجانند دال بر آن است که محافل و نیروهای وجود دارند که این اصول بدیهی را برسمیت نمی شناسند و مترصدند که آنها را با تمام نیرو در جهت منافع آزمندانه خویش به زیر پا بگذارند. آنها آهنگ آن دارند که چرخ تاریخ را بدوران "خوش" گذشته برگردانند.

وقتی از این اصل تساوی دول و ملل در جامعه جهانی سخن می رانیم نوع حکومت سیاسی و یا درک ایدئولوژیک آنها را منظور نظر قرار نمی دهیم. یک رژیم بنیادگرای اسلامی همانقدر از حقوق ملل برخوردار است که یک رژیم کمونیستی و یا یک رژیم جمهوری لیبرالی بورژوائی. پذیرش حقوق ملل و احترام به آن، بی قید و شرط است و با اما و اگر همراه نیست. به همین جهت این اصل خدشه ناپذیر یکی از سنگ‌های بنای ساختمان سازمان ملل و شرط وجودی آن است. اگر قرار باشد با قانون جنگل هر کس قویتر است حق را بر اساس قدرت خویش تفسیر کند با وضعیتی روبرو می شویم که منجر به تجاوز آلمان به یوگسلاوی، آمریکا به عراق و افغانستان و اسرائیل به فلسطین و لبنان شده است. این حیوانات درنده وقتی منافعشان ایجاب می کند بیاد اصل و ریشه استعماری خود افتاده و با همان منطق نزاع "تمدن" و "توحش" به میدان آمده تا نقض حقوق ملل را که یک بخش تفکیک ناپذیر حقوق بشر است به زیر پا بگذارند. در چنین جنگل وحوشی بیچاره آن خرگوشی که حاضر نباشد بر تساوی حق ملل به بهانه ماهیت بورژوائی، ایدئولوژیکی و یا هر بهانه ابلهانه دیگری تکیه کند و آنرا پرچم مبارزه ایدئولوژیک خویش سازد. چنین خرگوش خرفتی اولین قربانی گریهای درنده استعمار و امپریالیسم در جنگل کنونی است. این حقیقت همه دانسته ای است که گوشت کمونیستها به دهان نهنگ‌های دریائی امپریالیستی بیشتر مزه می دهد تا گوشت حزب الهی ها. وقتی به قتل عام میلیون‌ها انسان مذهبی صحه بگذارید و همه را از خود منزجر کنید وقتی گوشت کمونیستها "لامذهب" را کباب می کنند کسی نیست به حال "زارشان" قطره اشکی بیفکند. ناگفته پیداست که سیاست بی توجهی به این اصل مهم همدستی با قدرتهای بزرگ استعماری و با نهنگ‌ها است.

امپریالیستها و صهیونیستها نیز به این اصل واردند. آنها تمایل دارند که استقلال ملل را لگدمال کنند و ممالک آنها را بویژه ممالکی که مملو از مواد خام است اشغال نمایند و ذخایر ارضی این ممالک را به مالکیت خویش در آورند. در عرصه ایدئولوژیک اندیشمندان آنها به خلع سلاح روحی ملت‌ها متوسل می شوند و نوکران خویش را می فرستند تا این چنین تبلیغ کنند که گویا حمایت از استقلال ملی و یا میهن پرستی کمونیستی یک امر ارتجاعی است و "چپ" ها باید با میهنپرستی کمونیستی مبارزه کند. این نقش کثیف را در ایران "حزب کمونیست کارگری ایران" بعهد گرفته است. آنها به شما القاء می کنند که هر ایرانی وطنپرست فاشیست است و کمونیستها حق ندارند وطنپرست باشند. کمونیستها باید "انترناسیونالیست" باشند و مفهوم آن بزعم آنها این است که باید شبانه دروازه های دژ ایران را بر روی هجوم افسارگسیخته امپریالیستها گشود و دست آنها را در چپاول میهنمان ایران باز گذارد. آنها این خیانت را "انترناسیونالیسم" جلوه می دهند و جاسوس پروری می کنند. آنها خود را با نادانی به نقل قولی از "بیانیه حزب کمونیست" که با مغزهای کوچکشان هرگز آنرا نفهمیده اند، آویزان می کنند تا اتهام "خیانت طبقاتی" به کمونیستها را رنگ و جلا دهند. این سیاست ضد ایرانی و کسموپلینیسیم (جهان وطنی) همان میکروبی است که امپریالیستها و صهیونیستها در جهان برای مقاصد استعماری خویش توزیع کرده اند و مبلغین آنها اکنون این نظریات را تبلیغ می کنند. نفی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، نفی مقوله استقلال ملی و مبارزه ملی و تساوی حقوق ملل، به بهانه اعتقادات ایدئولوژیک، نفی امپریالیسم و استعمار، نفی صهیونیسم همه و همه برگرفته از این سیاست راهبردی و جهانشمول امپریالیستها و صهیونیستها در جهان است. پذیرش این تئوریهای ارتجاعی کار را به آنجا می رساند که ماهیت مبارزه مردم بر ضد استعمار و امپریالیسم را تحریف کنیم. مرزهای میان جنگ‌های عادلانه و غیر عادلانه را بزدا کنیم و تئوری ارتجاعی غیر طبقاتی "سناریوی سفید و سیاه" را علم کرده و تضادهای جهان کنونی را در دعوی "اسلام سیاسی" با "مدرنیسم" و "تروریسم" و "میلیتاریسم" خلاصه کنیم. "اسلام سیاسی" را با الهام از صهیونیستها و کیسه پول آنها سرمشاه همه مصیبت‌های جهان جا بزیم. مسلمان ستیزی را بجای یهودی ستیزی بگذاریم و فتوای کشتن مسلمانان را بدهیم و توهین به آنها را ثواب اعلام کنیم و یک جنگ صلیبی جرج بوش خواسته ی ضد اسلامی و نه ضد مذهبی، آنها تحت نام "کمونیسم کارگری" راه بیانازیم. روشن است که اعتلاء جنبش کمونیستی ایران از نابودی تمام و کمال "حزب کمونیست کارگری ایران" و نظریات ارتجاعی آن می گذرد.

حقوق بشر و حقوق ملل

ملت‌ها و دول نیز از بشرها تشکیل شده اند که در یک واحد جغرافیائی در یک اقتصاد و تاریخ واحد با فرهنگ و روان اجتماعی مشترک در کنار هم زندگی می کنند. وقتی کسی برای کل یک ملتی ارزش قایل نباشد و حقوق وی را برسمیت نشناسد و خواهان برقراری مناسبات دموکراتیک و پیشرفته با وی نباشد چگونه می شود به قسم های حضرت عباس در ارتباط با اعتقادش به حقوق بشر اعتماد کرد. کسی که اسب سواری را نمی پذیرد به چه مناسبت قاچ زین را چسبیده است؟ ادامه در صفحه ۶

امپریالیستها برای نقض این سنگ بنای جامعه جهانی ریاکارانه پای حقوق بشر را که گویا بالاتر از حق ملل است به پیش کشیدند و مدعی شدند که آنها باید برای احترام به حقوق بشر، حق ملل را به زیر پا بگذارند و بدور افکنند. بزعم آنها جایی که حقوق بشر لگدمال می شود احترام به حقوق ملل بی معناست. استدلال عوامفریبانه آنها این بود که رژیم‌های هستند که بسیار ارتجاعی اند و مردم کشورشان از دست آنها به ستوه آمده اند. این رژیم‌ها به قتل و غارت اشتغال دارند و حقوق ابتدائی مردم را که حق مسلم آنهاست در کشورشان نقض می کنند و آنوقت نتیجه می گرفتند که باید با توسل به زور این رژیم‌ها را سرنگون کرد و رژیمی در این ممالک ناقض حقوق بشر بر سر کار آورد که حقوق بشر را نقض نکند و به حقوق مردم احترام بگذارد. در این مورد البته می شد مثالهای فراوانی ارائه داد. امپریالیستها که خود بسیاری از این رژیم‌های ضد بشری را بر سر کار آورده اند بهتر از هر کس دیگری از اسناد و تاریخچه جنایات آنها با خبر بودند و این رژیم‌ها را با افتخار بر سر دست می گرفتند. مخالفین این تئوری اولویت حقوق بشر به حقوق ملل را مرتجع و همدست رژیم‌های ضد بشر معرفی می کردند. روشن بود که امپریالیستها درکشان از حقوق بشر همان درک عمومی نبود، آنها واقعا خواهان آن نبودند که بدون استثناء حقوق بشر را در همه جا پیاده کرده و اجراء نمایند. بگذریم از آنکه این کار در ماهیت آنها نیست و نبود. آنها درجه خلوص حقوق بشر را با ملاک خصوصی منافع امپریالیسم می سنجیدند. هیچگاه نوکران سر براه آنها متهم به نقض حقوق بشر نبودند و می بایست حقوق آن نوکران را در کادر تئوری حقوق ملل حفظ کرد ولی امان از رژیم‌هایی که مورد پسند امپریالیستها قرار نداشتند آنوقت آسمان و ریسمان را بهم می بافتند تا تئوریهای گزینشی خویش را جا بیاندازند. طبیعتا نمی شد به این سیاست ماکیاولی و فرصت طلبانه موافقت کرد که در آن صورت نه حقوق بشری بر جای می ماند و نه حقوق مللی. امپریالیست آمریکا در مورد تجاوز به عراق مدتها از این اسلحه ایدئولوژیک استفاده کرد و هنوز نیز می کند. ما با آخرین نمونه آن به نوعی دیگر در لبنان روبروئیم. حق ملل را نمی شود بر اساس حاکمیت ایدئولوژیک تفسیر کرد. چون در لبنان "حزب الله" بر سر کار است و یا قدرت دارد و حزب الله یک تشکل اسلامی است و ایدئولوژی آن ارتجاعی است، پس ما مجازیم به حریم این کشور تجاوز کرده و مردمانش را به قتل برسانیم. کشتار این هواداران کاذب حقوق بشر چند مرحله ای است. نخست به بهانه حمایت از حقوق بشر حاکمیت و تمامیت کشورها را که نفس وجودی سازمان ملل متحد است لگدمال می کنند. آنگاه "همه مخالفین حقوق بشر" را که بزعم آنها در لبنان شامل صدها هزار لبنانی مسلمان هوادار تشکیلات "حزب الله" می شود از دم تیغ بیدریغ امپریالیستی برای استقرار "حقوق بشر" امپریالیستی می گذرانند. این جنایت سهمگین را که ما در افغانستان، عراق و لبنان شاهد آن بوده ایم تحقق حقوق بشر جا می زنند. آنها در فلسطین اشغالی به بهانه پذیرش رهبری حماس از جانب مردم به اشغال فلسطین و قتل عام مردم فلسطین رای می دهند. حقوق بشر آنها رنگ ایدئولوژیک دارد. فلسطینی، لبنانی، عراقی، ایرانی، کمونیستها، مسلمانان و حتی مسیحیان آمریکای جنوبی برای آنها بشر نیستند و نباید دارای حقوق برسمیت شناخته شده ای باشند. تفسیر آنها این است که کشتار مخالفین امپریالیسم و صهیونیسم چون "بشر" نیستند جایز است. صهیونیستها برای توجیه آدمکشی خویش که ربطی به حقوق بشر ندارد چنین استدلال می کنند که علت کشته شدن مردم لبنان ربطی به بمبهای خوشه ای اسرائیلی ندارد بلکه سکونت فعالین "حزب الله" در این خانه ها است که موجب آن می شود هدف بمبهای هواپیماهای اسرائیلی قرار گیرند. اگر تیری به سینه ای می خورد علتش در آن است که قربانی سینه اش را به جلوی گلوله سرباز اسرائیلی آورده است تا سوراخ شود و گرنه "استغفر الله" سرباز اسرائیلی هرگز قصدش آدمکشی نیست بلکه پیشروی در خاک لبنان است، وی تنها می خواهد موانع راه پیشروی را که بر سر راهش قرار می گیرند مرتفع کند. این استدلالات فاشیستی، چندی آور و توهین آمیز به ملت‌های جهان توسط کسانی صورت می گیرد که خود را حامی حقوق بشر جا می زنند و آهنگ آن دارند این فرهنگ "والا" را در سایر ممالک جهان نیز پیاده کنند. استفاده از بمب خوشه ای در مناطق مسکونی تنها یک جنایت جنگی روشن و عملی برای نابودی افراد غیر نظامی است. تخریب جاده ها، کارخانه های برق، سدها، بیمارستانها و اهداف غیرنظامی مغایر معاهده ژنو و عملی جنایتکارانه است. سکوت در مقابل جنایت و جنایتکاران همدستی در جنایت است. این جنایات مشمئز کننده را با تئوری "محل سکونت حزب الله" نمی توان توجیه کرد. حمایت از این همه جنایت را نمی شود با تئوری ارتجاعی منصور حکمت که گویا مضمون نزاع کنونی اختلاف بین "دو قطب تروریسم" جهانی است لاپوشانی نمود. نمی شود مدعی شد سرچشمه مصیبت‌های جهان "اسلام سیاسی" است و ماهیت امپریالیسم و صهیونیسم را کتمان کرد. شعار حمایت از حقوق ملل اساسا یک شعار بورژوائی است که در کادر مناسبات سرمایه داری جهانی نیز قابل تحقق است. ولی این شعار در عین حال اسلحه مبارزه کمونیستها علیه امپریالیستها نیز می باشد. امپریالیسم متکی بر ماهیتش سلطه جو، توسعه طلب، غارتگر، ارتجاعی، متجاوز، انحصارگر، طفیلی و... می باشد. امپریالیسم می خواهد بر بازارهای فروش و مواد خام سایر ممالک بدون کوچکترین مانع سیاسی دست یابد و جهان را بر اساس مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی خویش تقسیم کند. بدینجهت امپریالیسم علی الاصول با حق ملل در تعیین سرنوشت خویش مخالف است مگر آنکه حق این خود تعیینی سرنوشت بدست امپریالیسم صورت بگیرد. کمونیستها در عین اینکه بر اساس دانش طبقاتی و شناخت از ماهیت ارتجاعی و خطرناک امپریالیسم با این پدیده خطرناک می رزمند با طرح شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش می کوشند این شعار بورژوائی را در خدمت مبارزه ضد امپریالیستی بکار گیرند و حداکثر انسانها را برای مبارزه علیه امپریالیسم بسیج نمایند تا در عین بر ملا کردن ماهیت امپریالیسم مسئله ملی را نیز حل کنند زیرا که با نابودی امپریالیسم حل مسئله ملی بسیار آسان خواهد بود و در جهت برادری جهانی است. پس مبارزه با امپریالیسم در عین حال از مجرای تکیه بر تساوی حقوق ملل می گذرد که دست امپریالیستها را برای انجام کاری خلاف آن در پوست گردو می گذارد. تلاش امپریالیسم برای پرش از این حصار به افشاء بی امان وی منجر می شود. امپریالیستها ریش و قیچی را بدست خودشان می گیرند، می بُرند و می دوزند. تعریف و تفسیر از حقوق بشر را خودشان بر اساس منافع متغیر روزشان انجام می دهند. وگرنه هیچکدام از آنها مشروعیتی ندارند تا خود را مدافع انسانها نشان دهند. نجات بشریت در نابودی صهیونیسم و امپریالیسم و تئوریهای نژادپرستانه است. به تجربه تاریخ نظر اندازیم و مروری بر رویدادهای عراق بنمائیم تا چشمانمان باز شود. آیا در عراق پس از نقض تمامیت این کشور و زیر پا گذاردن حق ملل، حقوق بشر به اجراء درآمد؟..... ادامه در صفحه ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ و ۱۳

آیا آنچه در زندانهای ابو غریب اجراء شد نامش اجرای حقوق بشر است؟ آیا بکار بردن فسفر سفید برای سوزاندن مردم فلوجه نامش حمایت از حقوق بشر است؟ آیا در افغانستان پس از تجاوز امپریالیستها حقوق بشر اجراء می شود؟ پس زندان مخوف و بدنام گوانتانامو را چه کسی ساخته است؟

پس این زندانهای مخفی بر عرشه های کشتی آمریکائی و یا در بیابانهای عراق و افغانستان را چه کسی بنا نهاده است؟ طشت بی آبرویی امپریالیستها که در آذربائی در سراسر جهان شرکت دارند و با امکانات دولتی تروریسم رسمی ایجاد کرده اند بر سر هر کوی برزنی نواخته شده است. گروگانهای امپریالیستها در زندانهای مصر، سوریه، رومانی، لهستان، اردن و... زیر نظر کارشناسان "دموکرات و درس خوانده" امپریالیستها شکنجه می شوند و به قتل می رسند. آیا این آن وعده های اجرای حقوق بشر است که بر حفظ حقوق ملل تقدم دارد؟ آیا بمباران بیروت و جنوب لبنان با بمبهای خوشه ای که هنوز صدها عدد آن منفجر نشده اند ناشی از اعتقاد راسخ به احترام به حقوق بشر است؟ یک لحظه فرض کنیم همه اهالی لبنان بنیادگرای مسلمان مذهبی باشند چه مرجعی صلاحیت دارد در مورد بودن و نبود آنها تصمیم بگیرد، جرج بوش و ایهود اولمرت؟ چه کسی مجاز است این حق را بخود دهد که ملتی را به علت ناخوشایند بودن افکارش قتل عام کند؟ حماس مورد احترام مردم فلسطین خطرناکتر است یا آن هیولاهائیکه مردم فلسطین را به خاطر داشتن اراده آزاد و انتخاب آزاد و بیان آزاد عقیده مجازات کرده و به مرگ در گرسنگی و تشنگی محکوم می کنند؟ کدام خطرناکترند؟ کدام یک از آنها در پی ساختن قوانین زورگویی جهانی برای سرکوب ملتها هستند و این ملاکها را با مسلمان کشتی توجیه می کنند؟ کدامشان تروریسم و نژاد پرستی را رسمیت می دهند؟ "اسلام سیاسی" خطرناکتر و قدرتمندتر و زورگوتر و چپاگرتر است یا "مسیحیت و یهودیت سیاسی"؟

نفی امپریالیسم و نفی لنینیسم

همه آن نیروهائی که ارزیابی درستی از مقام امپریالیسم در قرن بیست یکم ندارند، همه آن نیروهائی که قادر نیستند منظره سیاسی جهان را بدرستی تحلیل کنند و تضادها جهانی در جریان را که خصلت دوران کنونی را بازگو می کنند بشناسند لقمه های چربی برای حلق امپریالیسم هستند. این نیروها نه تنها ماهیت امپریالیسم را "متمدن" و "دموکرات" و "مترقی" جلوه می دهند و از توان مبارزه ضد امپریالیستی می کاهند بلکه بدشمنی با امر استقلال ملی و تساوی حقوق ملل پرداخته و امپریالیسم را خطری برای استقلال ملتها و ممالک به حساب نمی آورند. عملاً بر اساس این تئوری چنین می شود که در جهان کنونی مبارزه ملی و مبارزه برای احقاق حقوق و خواستهای ملل و حق حیات ملت و یا کشوری در میان نیست هر چه هست دعوی دو قطب است: قطب اسلامی و قطب میلیتاریست آمریکائی. منظره ایکه آنها ترسیم می کنند منظره مسخ، غیر واقعی، غیر طبقاتی، جعلی و معیوب به نفع امپریالیستها و صهیونیستهاست. برای آنها ظالم و مظلوم مفهومی ندارد، ستمگر و ستمدیده بی معناست، فرقی میان متجاوز و قربانی تجاوز نیست. تجاوز وحشیانه و مقاومت عادلانه برای آنها حرف مفت است. آنها نزاع کنونی را میان "مدرنیته" و "سنتگرایی" می دانند. ریشه این نظریات ارتجاعی در نفی واقعیتها، نفی لنینیسم و نفی ماهیت امپریالیسم است. این مدعیان "سناریوهای سفید و سیاه" هر آن لحظه که دست امپریالیستها در حال رو شدن است از راه می رسند و با این تئوری ضد طبقاتی و ارتجاعی همه را به مبارزه علیه "هر دو طرف" فرا می خوانند که البته منظورشان در عمل فقط یک طرف است و به این ترتیب فشار را بر صهیونیسم و امپریالیسم کاهش می دهند. آنها مانع می شوند که طرف ضد امپریالیستی شکل بگیرد و سازمان بیابد، این کار را با تبلیغ ایدئولوژی نامبرده و یا اقدامات پرووکاتوری در آکسیونها برای برهم زدن جبهه واحد انقلابی ضد امپریالیستی صورت می دهند. در عمل این ژینگولوهای سیاسی هوادار تجاوز به افغانستان، عراق، لبنان، یوگسلاوی، سوریه، کوبا، ونزوئلا و از همه مهمتر به ایران ... می باشند. آنها هرگز خواست خروج بی قید و شرط امپریالیستها از این ممالک را طرح نمی کنند زیرا هوادار اسکان امپریالیستها در این کشورها هستند.

آنها خویش را در پس مبارزه با "اسلام سیاسی" پنهان می کنند. این "اسلام سیاسی" که فعلاً در قالب "حماس" و "حزب الله" و جمهوری اسلامی ایران بروز می کند باید در معرض نابودی قرار گیرد و این عملاً حمایت شرمگینانه از امپریالیسم و صهیونیسم است.

آنها برای کتمان این واقعیت که کشور آمریکا امپریالیستی و کشور اسرائیل صهیونیستی است، برای اینکه انظار را از این شعبده بازی منحرف کنند مرتب در بوق بزرگ "اسلام سیاسی" و یا "دو قطب تروریسم" جهانی می دمند. حال آنکه فقط صهیونیستها و امپریالیستها منشاء تروریسم در جهان هستند و مسلماً با نابودی آنها تروریسم نیز از بین خواهد رفت. عکس آن فقط توهم پروری و عوامفریبی است. جایگزینی علت به جای معلول است. ضد علمی و ضد دیالکتیکی است. امپریالیستها و صهیونیستها هر جنبش ضد امپریالیستی و هر نهضت مقاومتی را که در جهان بر ضد منافع آنها بپا می خیزد به عنوان جنبش "تروریستی" معرفی کرده و سرکوب می کنند. آنها برای تحقق این سیاست خود، اقدامات جداگانه افراد و عناصر مایوس و سرگردان را دستاویز اجرای یک سیاست حساب شده ارتجاعی و برنامه ریزی شده قرار می دهند و چه بسا خود آنها مسبب چنین اقدامات جداگانه تروریستی و یا مجریان روانی آن هستند.

آنها در عین حال برای توجیه سیاست ارتجاعی خویش در آدمکشی و تجاوز بربرمنشانه، ایدئولوژی حاکم بر رهبری جنبشهای مقاومت را از جمله حماس در فلسطین و حزب الله در لبنان را که یک ایدئولوژی ارتجاعی است وسیله ای می کنند تا استقرار ایدئولوژی ارتجاعی خویش و سرکوب ملتها و نابودی حقوق آنها را توجیه کنند. بزعم صهیونیستها و امپریالیستها حماس و حزب الله به علت اعتقادات بنیادگرای اسلامی فاقد حق حیات اند حال اگر تعدادشان میلیونها نفر باشند، کشورشان نباید استقلال داشته باشند و آنها حق انتخاب حکومت و تسلط بر سر نوشت خویش را نباید داشته باشند. صهیونیستها و امپریالیستها این حق "طبیعی" را برای خویش قایلند که برای دیگران تعیین تکلیف کنند و راه و روش زندگی را به آنها دیکته نمایند. آنها معلوم نیست از کجا این حق را به خود می دهند که امر ونهی کنند و دنیا را با نظم خود بگردانند. بزعم آنها هر مقاومتی در مقابل دیکته آنها "تروریسم" محض است. البته امپریالیستها ایدئولوژی اسلامی را با تبلیغات عظیم جهانی که راه انداخته اند مرتجعترین ایدئولوژی جلوه می دهند. آنها با این کار زمینه سازی اقدام به هر جنایتی را در افکار عمومی جهان فراهم می نمایند تا این جنایات را در خدمت "ارزشهای" غربی توجیه کنند. حال آنکه یهودیت و مسیحیت اگر بیشتر از اسلام ارتجاعی نباشد کمتر از آن نیستند. ولی همه جا سخن بر سر اسلام است و

نه سایر ادیان. علت اساسی آن در این است که در ممالک اسلامی رهبری مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی به علت ضعف نیروهای دموکرات و کمونیستی بدست نیروهای اسلامی افتاده است که از یک سنت چند صد ساله با ریشه های قدرتمند اجتماعی برخوردارند. استراتژی امپریالیستها در چنین شرایطی بهانه مبارزه با "اسلام سیاسی" را می طلبد. و این نه از آن جهت است که اسلام ایدئولوژی ارتجاعی است. از کی تا بحال امپریالیستها و صهیونیستها از ایدئولوژیهای ارتجاعی منزجرند؟ ایدئولوژی خود آنها نیز علیرغم رقص "چاچا" ارتجاعی است و هر جا منافعتشان ایجاب کند از ایدئولوژی ارتجاعی مذهب برای پیشبرد مقاصدشان استفاده می کنند. دل امپریالیستها برای آن نمی سوزد که حماس و حزب الله دارای ایدئولوژی ارتجاعی هستند. آنها حتی از این بابت با آینده نگری مسرورند زیرا در این ایدئولوژیها متحد آتی بالقوه خویش را چون در گذشته متبلور می بینند. نگرانی آنها از مواضع سیاسی کنونی این جنبشهاست که با طرح خواستهائی که عادلانه است موفق به جلب نظر مردم علیه صهیونیستها و امپریالیستها شده اند. ماهیت این مبارزه مبارزه میان مقاومت جهانی ملتها علیه قدری، دیکته امپریالیستی، سیاست اشغالگری و غارت جهانی و سیاست توسعه طلبی و به اسارت گرفتن ملتهاست. اشتباه است اگر کسی فکر کند چنانچه رهبری این جنبشها در دست کمونیستها بود سیاست ماهوی امپریالیستها و صهیونیستها تغییر می کرد، هرگز! در آن صورت نوع تبلیغات آنها عوض می شد. اسرائیلیهای صهیونیست به تجاوزشان به فلسطین و سرکوب و قتل عام مردم فلسطین ادامه می دادند و سپس به لبنان نیز برای "خلع سلاح" کمونیستها لشکر می کشیدند.

کسی که دنیا را با دیدگاه علمی می نگرد می داند که تضادهای جهان کنونی از زمان روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در ایران، بطور ناگهانی در عرصه جهان پیدا نشده اند. در قبل از انقلاب ایران نیز این تضادهای اساسی بطور عینی در جهان وجود داشتند و دارند و تا لحظه ایکه این تضادها حل نشوند به عمر خود همچنان ادامه می دهند. امپریالیستها و صهیونیستها، طبقه کارگر و بورژوا، خلقهای تحت ستم و نیروهای استعمارگر قبلا هم در جهان بودند و مبارزه میان این اضداد چهره سیاسی جهان را ترسیم می کرد. در آن دوران کسی از "اسلام سیاسی" سخن نمی گفت. حل هر یک از جهات این تضادها چهره جهان را از اساس تغییر می دهد. جهان را زیر و رو می کند. ولی حل تضاد میان عروس و مادر شوهر اساس جهان کنونی ما را دست نخورده باقی می گذارد. منصور حکمت تفاوت ماهوی این تضادها را نمی فهمد. برای وی همه تضادها تضاد هستند و در یک سطح قرار دارند. از زمان نازل شدن منصور حکمت بیکباره همه تضادهای اساسی عینی جهان حذف شده و به جای آنها "تضاد های اساسی" ذهنی جدیدی که حل آنها تاثیری در روند تحولات اساسی جهان ندارد اختراع شده است. جهان بینی منصور حکمت بیشتر جهان بینی است، کوری و نابینائی است. آخر حل تضاد میان "اسلام سیاسی و میلیتاریسم آمریکا" و یا "کو قطن تروریسم جهانی" کدامیک از مشکلات اساسی جهان را حل می کند؟ آیا از درجه هاری و توحش امپریالیستها و صهیونیستها کاسته می شود؟ آیا از بهره کشی سرمایه داران از کارگران کاسته می شود و یا خلقهای تحت ستم برای ابد رهائی می یابند؟ روشن است که اینگونه تصویر برداری از جهان معیوب است و واقعیت جهان کنونی را بازتاب نمی دهد و مردم و مبارزان را به دنبال خود سیاه می فرسند و سرشان را با قاقالی لی "اسلام سیاسی" گرم می کند تا دنبال حل تضادهای اساسی واقعی جهان کنونی نروند. وقتی کسی تضادهای اساسی جهان کنونی را که بیان خصلت روندها و رویدادهای جهان ما هستند حذف کند ناچارا در دست اندازهای سیاسی کارش به فاجعه می کشد و ما امروز با این کاریکاتور مسخره روبرو هستیم که در پی "دنیاوی دیگر"ی بود و حال همدست صهیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع جهانی است و حتی در تائید آدمکشی در افغانستان و عراق و لبنان و فردا در ایران دست فاشیستها و آدمخوران را نیز از پشت بسته است.

ما همین منطق را در گفتار جرج بوش می بینیم. جرج واکر بوش در کنفرانس سران ۸ کشور که همزمان با تجاوز اسرائیل برگزار شد اعلام کرد: "حال وضعیت روشن می شود که به چه دلیل در خاور نزدیک صلح برقرار نمی شود". به نظر جرج بوش جنگ تجاوزکارانه و بربرمنشانه اسرائیل تنها با هدف استقرار صلح و نابودی عوامل بازدارنده صلح و بحران را در منطقه که بزعم وی "اسلام سیاسی" باشد صورت گرفته بود. بوش جای علت و معلول را با هم عوض می کرد تا مقاومت قهرمانانه مردم لبنان را عامل بحران و جنگ وانمود سازد و نه حضور صهیونیسم و امپریالیسم را در منطقه. از زمانیکه خلق لبنان از حزب اللهی، کمونیست، مسیحی، سنی گرفته تا با حجاب و بی حجاب، پیر و جوان به صورت یکپارچه به مقابله با اسرائیل فاشیست و متجاوز برخاست، جرج واکر بوش خفقان گرفته است و از نیات "صلح آمیز" اسرائیل سخن نمی گوید. جرج بوش در همان سخنرانی هائی که در حمایت از اسرائیل ایراد کرد، حزب الله لبنان، مبارزه مردم در فلسطین و ممالک سوریه و ایران را عوامل فقدان ثبات در منطقه نامید. حال آنکه عقل سالم می گوید که عامل بحران در منطقه کشور مصنوعی صهیونیستی اسرائیل است که خواب راحت را از چشمان مردم منطقه ربوده است و عمرش از حزب الله و حماس و خمینی ده ها سال بیشتر است و لذا نمی تواند معلول بحران باشد.

این خاک پاشیدن به چشم مردم است که انظار را از سیاست نظم نوین جهانی و خاور میانه بزرگ امپریالیستی منحرف کنیم و نگذاریم که مردم جهان متوجه شوند که نزاع بر سر کنترل منابع انرژی و گلوگاههای مهم گذر نفت و گاز در جهان است و چنین جلوه دهیم که گویا نزاع میان خاخام ها و کشیش ها از یک طرف با ملاها و آخوندها از طرف دیگر است. این سیاست سیاست خاخام ها است که در ایران توسط "حزب کمونیست کارگری ایران" اجراء می شود و در کشتار هزاران مردم بیگناه غیر نظامی لبنان که بربرمنشانه به قتل می رسند چنان هلله می کنند که صدایش تا تل آویو نیر به گوش می رسد. آنها برای کشور اشغالگر و نژاد پرست و آدمکشی نظیر اسرائیل مدال "مدرنیته" و "دموکرات" تهیه کرده اند و برای این دیو بی شاخ و دم حق حیات قایلند. **حزب ما برای هیچ کشور اشغالگر و آدمکشی حق حیات قایل نیست.** مردم این ممالک باید خود حاکمیت را بدست گیرند و رژیمهای ارتجاعی این کشورها را سرنگون کنند و به اشغال پایان دهند و حق زندگی دیگران را برسمیت بشناسند.

این تازه از نتایج سحر است. مبارزه مردم منطقه علیه امپریالیسم و صهیونیسم گسترش یافته و اوج گرفته است. هواداران "دعوی دو قطب تروریسم" در اثر رشد این تضادها بیشتر در منجلاب بی عملی و بی دورنمایی و مشغولیات فکری و منزله طلبی "انقلابی" فرو می روند و در تناقضات خود و آشی که منصور حکمت برایشان پخته است و به خوردشان می دهد خفه خواهند شد. وضعیت آن بیچاره ها و در مانده های سیاسی را در نظر بگیرید که در فردای تجاوز بربرمنشانه اسرائیل و آمریکا در جلوی دانشگاه آمریکائی بیروت جمع شوند و با نعره های "انقلابی" بگویند "نه به اسرائیل، نه به آمریکا، نه به حزب الله، نه به فلسطین، مرگ بر جمهوری اسلامی و زنده باد سوسیالیسم"!! روشن است که چنین شعارهایی بدون تفسیر است. روشن است که رژیم جمهوری اسلامی خودش حاضر است شعار این "انقلابیون" را بنام خود آنها پخش کند.

تئوری "صف مستقل"

صمیمترین معتقدین به این تئوری هنوز درک نکرده اند که تحلیل و اتخاذ سیاست درست از تحلیل مشخص از شرایط مشخص ناشی می شود. ابهام گوئی حلال هیچ مشکلی نیست. ابهام گوئی حاکی از ترس از اتخاذ موضع صریح و روشن است. ابهام گوئی یعنی بی ارزش شناختن نیروی مردم، مردمی که باید با رهنمود روشن بدانند که چگونه باید رفتار کنند.

در تجاوز امپریالیسم به ایران این حضرات همه راحت طلبانه "بی طرفند" و عوامفریب ترهانشان به دنبال "صف مستقلی" می روند که صفی واهی و تخیلی و غیر واقعی خواهد بود زیرا در این شرایط مشخص کسی حضور ندارد که در آن صف واهی بایستد و نوبت بگیرد. اگر آنها حقیقتاً صف مستقل قدرتمندی دارند چرا تا به امروز اجازه داده اند که رژیم ارتجاعی و جنایتکار جمهوری اسلامی بر سرکار باقی بماند؟ چرا با "صف مستقل" خود ترتیب این رژیم را یک بار برای همیشه نمی دهند؟ چنانچه نیروی مبلغ آن "صف مستقل" فاقد پایگاه عظیم توده ای باشد با کدام "امدادهای غیبی" می خواهد "صف مستقل" تشکیل دهد؟ این صف "مستقل" فقط در تخیل آنهاست و صرفاً جنبه تشریفاتی دارد. خانه نشینی را با شعار "صف مستقل" نمی شود توجیه کرد و در فردای بمباران ایران و تجاوز آشکار به کشور ما نیز بین مردم برافروخته و آماده فداکاری خریداری نیز ندارد. "صف مستقل" آنها بر خلاف ظاهرش نه برای تعیین شکل مبارزه مستقل با رژیم و امپریالیسم در شرایط تجاوز خارجی است بلکه "صف مستقل" آنها ابزاری برای فرار از مبارزه و توجیهی برای بیعملی "انقلابی" در شرایط قبل از تجاوز خارجی است. شعار دادن را نمی شود جای واقعیت عینی گذارد. کسی که فاقد نیروی اجتماعی باشد، مستقل از خواست ذهنی وی، چنانچه واقعیت انکار ناپذیر تجاوز از بیرون، بر رشد مبارزه وی در درون سبقت گیرد وی را در عمل له می نماید. آن کس در حالیکه "شعار صف مستقل" را بر لب دارد و ذکر گرفته است در عمل هر استقلال عملی را از دست می دهد. برای کمونیستها "صف مستقل" تنها یک سیاست آتی، یک دورنما می تواند باشد که هر نیروی انقلابی و کمونیستی باید آنرا همواره سیاست مستمر خویش و نه تنها در شرایط تجاوز خارجی قرار دهد. اینکه کمونیستها باید همواره مستقل عمل کنند امر جدیدی نیست. ولی آنکس که تئوری "صف مستقل" را در شرایط تجاوز مشخص امپریالیستی و اشغال کشورش در بیان برهوت به پیش می کشد مشکلس بیان یک واقعیت تئوریک نیست درش در جای دیگر است و می خواهد رد گم کند، وی هنوز دریافته است که مردم ایران با سرنگونی رژیم اسلامی توسط امپریالیسم نصیبی نخواهند برد که هیچ بل شرایط زندگیشان هزار بار دهشتناکتر از امروز خواهد شد. باید کور بود تا تجربه عراق و لبنان را ندید. این چه صف مستقلی است که فقط با شعار و در ذهن خود می خواهد در چند جبهه بجنگد. این افراد همه فن حریف هنوز دریافته اند که در شرایط تجاوز مشخص امپریالیستی تمام نیرو را باید علیه تجاوز نظامی به ایران مصروف دارند و مانع تکرار تراژدی اشغال نوع عراق گردند. در شرایط اشغال کشور و تجاوز خارجی مبارزه اشکال جدیدی می یابد. شعارهای تبلیغی و تهیجی به شعارهای ترویجی و روشنگرانه تغییر می یابند، زیرا امر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی امر داخلی ایران و بیاری مبارزه مردم ایران و نه قوای اشغالگر خارجی باید صورت گیرد. آن نیروهایی که به خاطر نفرت از رژیم صدام حسین در تمام تظاهراتی ضد اشغال عراق و ضد امپریالیست آمریکا شعار مرده باد صدام را سر می دادند و کودکانه استقاده از "تضاد" صدام و آمریکا را طرح می نمودند در عمل در خدمت سیاستهای آمریکا قرار گرفتند و اکنون روشن نیست این "چپ های با صف مستقل" در کجای کره زمین پنهان شده اند. اینها هیچ پاسخی برای سیاستهای دیروزشان ندارند. از صف مستقلشان خبری نیست. اوضاع عراق هزار بار وخیم تر از دوران صدام است. استعمار کهن با خش ترین شیوه های ممکن حکومت می کند. عراق را صد سال به عقب پرتاب کرده اند. شرایط امروز عراق بسیار آموزنده است. آزموده را دوباره آزمودن خطاست. یک کمونیست انقلابی اگر یک نفر هم باشد با همان صف یک نفره باید در مقابل اشغالگران سرزمینش بپیکار کند. در جامعه ای که مردم مسلح برای طرد اشغالگران آماده نبردند و از همه چیز خود می گذرند بیچاره کسانی هستند که ته صف ایستاده و منتظرند با شلیک تیر هوایی و شلیک تیر زمینی فرجی برایشان حاصل شود. آیا نباید به حال این عده گریست؟ به سرنوشت غم انگیز روزیونیستهای عراقی نگاه کنید که چگونه در همدستی با استعمار نابود شدند و در عوض مارکسیست لنینیستهای عراقی که اسلحه بدست علیه قوای خارجی می رزمند روز به روز قدرتمندتر می شوند. کمونیستهای لبنانی در مقابل ملت لبنان سربلندند زیرا در مقابل تجاوز صهیونیستهای اسرائیل و امپریالیسم آمریکا ایستادگی کردند و جانباختند. تنها در این متن مبارزه ضد امپریالیستی و صهیونیستی است که کمونیستها بخت جلب اعتماد توده مردم و بطریق اولی کسب رهبری مردم را دارند حتی اگر در این مبارزه با موفقیت زودرس روبرو نباشند و نشوند. در شرایط اشغال امپریالیستی در درجه نخست تنها دو صف از نظر سیاسی وجود دارد. صف نیروهای خواهان استقلال ایران و نابودی قوای اشغالگر و صف اشغالگران با متحدین درونی رنگارنگشان که از تروتسکیستها شروع می شود و با گذار از تجزیه طلبان ناسیونال شونیست به سلطنت طلبان می رسد. این صفبندی بر سر یک مسئله اساسی است که حل سایر مسائل به حل آن وابسته خواهد بود. بدون حل این مسئله اساسی که در مرکز همه مسائل قرار می گیرد حل سایر معضلات اجتماعی ممکن نیست و خواب و خیال است. آزادی ایران و حتی استقرار سوسیالیسم در ایران از طرد قوای اشغالگر می گذرد. هر کس غیر از آن بگوید یک شارلاتان سیاسی است. هر نوع حفظ استقلال سیاسی، سازمانی و ایدئولوژیک، هر نوع انتقاد و افشاعگری نیروهای کمونیست نسبت به متحدین ناپایدار،

مظنون، موقت و... در کادر این دو صفبندی بزرگ قابل فهم است و باید در خدمت حل مسئله مرکزی انقلاب که آزادی ایران خواهد بود قرار گیرد. در این صف طبیعتاً تمام کسانی که می خواهند علیه امپریالیسم و صهیونیسم در درجه نخست پیکار کنند قرار دارند و این امر تنها وابسته به تصمیم و شعار سیاسی آنهاست و مستقل از ایدئولوژی آنها می باشد. استقلال کمونیستها تنها در این متن مفهوم دارد که دستشان در برخورد به ناپیگیریها، سازشکاریها، بی توجهی به بهبود شرایط زندگی مردم که در خدمت مبارزه برای طرد قوای اشغالگر است باز باشد. کمونیستها با این استقلال خویش توانائی کسب اعتماد و رهبری مردم را بدست می آورند. همه شکستها و پیروزیها، همه اشتباهات و درستی نظریات تنها باید در متن این صف نخست تحقق یابد تا زمینه مادی جلب اعتماد مردم فراهم شود. کمونیستها تنها در این صف است که بخت نیرو گرفتن دارند. آنها که در صف مقابلند و یا صفی تخیلی خلق کرده اند از همان بدو امر محکوم به شکستند. شکست آنها در ماهیت نظریات آنهاست. آیا تجربه لبنان مورد تجاوز که موجب شکست اسرائیلی ها شد برای ما ایرانی ها آموزنده نیست؟ آن "صف مستقلی" که می خواست میان همه خطوط بند بازی کند و تیر هوائی و زمینی شلیک کند در این پیکار بزرگ کجا ایستاده بود؟

التقاط حزب الله لبنان و "حزب الله ایران"

ما ایرانی ها بعد از انقلاب بهمن صابون اوباش حزب اللهی را بر تن خود حس کرده ایم. حزب اللهی ایرانی جنبش توده ای نیست، مشتی ارادل و اوباش است که نوچه های طیب رضائی بوده اند. برادر تتی آنها نیز شعبان بی مخ است. یکی هوادار خمینی و دیگری هوادار محمد رضا شاه بود. این اوباش گروه های فشاری هستند که محافل قدرت در حاکمیت برای سرکوب مردم ولی "بنام مردم" خلق کرده اند. آنها حق دارند به صورت زنان اسید بپاشند به آنها تجاوز کنند و آنها را با چاقو بزنند. به نمایشات اعتراضی مخالفین با اسلحه سرد و گرم حمله کنند و دمار از روزگار آنها در آورند. همه این اوباش حزب اللهی در مقابل دانشجوی بی سلاح رستم دستان هستند. این گروههای فشار از مقامات بالا دستور می گیرند و مامورین استقرار نظم غیر رسمی می باشند. حتی جناحهای گوناگون حاکمیت برای تسویه حساب بین خود نیز از این گروههای فشار خود ساخته استفاده می کنند و به جان یکدیگر می افتند. این گروههای فشار همه مزدورانند، بیکاره اند و از نظر طبقاتی لومپن پرولتاریا می باشند، "مسلمان ادعائی" نیز نیستند، مسلمانی را وسیله تحکم و اخاذی و ارباب کرده اند. هر روز که بیشتر می گذرد بیشتر معلوم می شود که چاقوکشها و رمالها و شارلاتانهای نان به نرخ روز خور با نقاب مذهب و حزب الله زمام امور کمیته ها را برای اخاذی و تجاوز به مردم تسخیر کرده بوده اند. بی شرمانه ترین اعمال از آنها سر می زند. بعلت ماهیت طبقاتی شان هم در ارتش سلطنت طلبان رژه می روند و هم در ارتش جمهوری اسلامی حاضر به خدمت اند و هم همدست ارتش متجاوز صهیونیستی و امپریالیستی خواهند بود. آنها نوکر پول اند و باجگیری. هیچ ایرانی دموکرات و میهنپرست و انقلابی نیست که نفرت این گرازها را بدل نداشته باشد. عناصر پشت سر این گروههای فشار عالیجنابان رنگارنگ هستند. مشتی نوکران رفسنجانی، جناحی از مصباح یزدی حمایت می کنند. از بالا سازمان یافته اند.

حزب الله لبنان یک سازمان سیاسی جدی است که قبول مسئولیت کرده و چهره پنهانی ندارد. در دولت و در مجلس شرکت دارد، در انتخابات شرکت می کند. نظریات سیاسی اش را به صراحت بیان می کند. اعضاء و هوادارانش صدها هزار مردم عادی هستند که بر اساس اعتماد به حزب الله لبنان به صورت میلیونی به خیابانها می آیند. همه آنها مسلحند ولی روزانه به زندگی عادی خویش اشتغال دارند. از قصاب سر کوچه تا زن خانه دار و دانشجوی دانشگاه و کارگر کارخانه عضو یا هوادار این تشکل هستند. از کسی اخاذی نمی کنند و برعکس در پی تامین حداقل نیازمندیهای مردم لبنان اعم از مسیحی و مسلمان هستند و از استقلال کشورشان در مقابل تجاوز بربرمنشانه اسرائیل و آمریکا حمایت می کنند. آنها در کنار میلیونها مسیحی بی حجاب که با آنها در حکومت شرکت دارند مشغول زندگی مشترک هستند، کرانه های لبنان را با چادر به زنانه مردانه بدل نکرده اند. به صورت بی حجابهای مسلمان و مسیحی و دروزی اسید نمی پاشند، به کسی چاقو نمی زنند، چماقدارانی نیستند که آنها را برای سرکوب نمایشات اعتراضی لای پوست پیزا خوبانده باشند. رهبران شان شناخته شده اند و هویتشان روشن است. لقب "تروریست" را امپریالیستها و صهیونیستها به آنها داده اند. این همان لقبی است که امپریالیستها در مدارک درخواست روادید از آمریکا به کمونیستها داده اند. برای امپریالیستها همه مخالفان آنها "تروریست" و "بیمار" هستند با این دلیل ساده که آدم "عافل" نمی تواند مخالف نظام سرمایه داری باشد. اینکه ایدئولوژی آنها اسلامی است هرگز از اهمیت و تاثیرات سیاسی جنبش اجتماعی آنها نمی کاهد. از چه تاریخ قرار بوده است که حاملین ایدئولوژیهای ارتجاعی علیه امپریالیسم مبارزه نکنند؟ مگر ایدئولوژی جنبش آزادیبخش الجزایر انقلابی بود؟ مگر ایدئولوژی دکتر مصدق انقلابی بود؟ مگر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در بدو پیدایش خویش انقلابی بود؟ آنها فرق سیاست با ایدئولوژی را نمی فهمند. میلیونها مردم مسیحی لبنان و اقلیت سنی نیز این را فهمیده اند و در صف حمایت از استقلال لبنان قرار گرفته اند. در لبنان امروز هر مسیحی به گفته خود آنها یک "حزب اللهی" است. زیرا حزب الله لبنان نماینده مذهب شیعه نیست سبیل مقاومت ملی و ستون محکم حفاظت از استقلال لبنان است. فقط مارگیرها قادرند این تفاوت واقعی را مخدوش کنند و افکار را مشوب نمایند. در لبنان دو صف بیشتر وجود ندارد. صف جنبش مقاومت و صف همدستان ارتجاع و نیروهای تجاوزگر.

آنها که به مغلظه مشغولند و تنها از تشابه اسمی برای تخریب جنبش مقاومت لبنان سوء استفاده می کنند اگر ناشی از بلاهت سیاسی نباشد که قادر نیستند تحلیل مشخص از شرایط مشخص دهند، آنوقت همدست صهیونیستها و امپریالیستها در منطقه هستند که به بهانه تشابه نامی "حزب الله"، استقلال و تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی لبنان را به زیر پرسش می برند. آنها همگی در ارتش صهیونیستها می رزمند و وظیفه جنگ روانی و تبلیغ ایدئولوژیک آنها را بعهدہ گرفته اند. این عده که هوادار امپریالیستها هستند حق حاکمیت و استقلال ملل را مشروط به نوع ایدئولوژی آنها می کنند. آنها از هم اکنون به زیر همه احکام جنایتکاران جرج بوش امضاء گذارده اند. این عده حتی یک دموکرات بورژوا نیز نمی توانند باشند. ارتجاع سیاه اند.

نقش امپریالیستهای اروپا

امپریالیستهای اروپا در تمام روند تدارک این دسیسه همدست امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل بودند. تمام رسانه های گروهی "دموکراتیک" آنها در قبال قتل عام مردم لبنان و زیر پا گذاردن میانی جامعه ملل و حقوق ملتها سکوت اختیار کرده بود. همین یک قلم نشانه ماهیت دموکراسی کاذب و صوری امپریالیستی است که در مقابل دموکراسی صمیمی و انقلابی پرولتری پیشیزی ارزش ندارد. دموکراسی آنها ماهیت فاشیستی دارد. اگر نیازهای این دموکراسی امپریالیستی قتل عام مردم عراق و ایران و لبنان را ایجاب کند فوراً به آن رای می دهند. آنها به عقاید ملت فلسطین و لبنان اهمیت نمی دهند، رای آنها را به رسمیت نمی شناسند، حق حیات برای آنها قایل نیستند و علیرغم این، این اعتقادات را متناقض با حقوق بشر، آزادی و دموکراسی و حقوق ملل نمی دانند.

شکست مفتضحانه امپریالیسم آمریکا و صهیونیستهای اسرائیلی و عقب نشینی آنها در مقابل مقاومت قهرمانانه مردم لبنان وضعیتی بوجود آورد که صهیونیستها ناچار شدند پا در میانی اروپائی ها را بپذیرند و برای نخستین بار پس از استقرار کشور اسرائیل در منطقه پای اروپای متحد به منطقه فلسطین باز شد. از این ببعد امپریالیستهای اروپا چه در قالب اتحادیه اروپا و چه در قالب سازمان ملل متحد یک پای مذاکره خواهند بود. در این میان امپریالیسم فرانسه از نفوذ خویش در لبنان کمال استفاده را خواهد کرد. قلدنمنشی امپریالیسم آمریکا نتایج عکس به عمل آورد.

سیاست امپریالیستهای اروپا همکاری با حماس و حزب الله لبنان است. آنها تنها راه حل غلبه بر وضعیت کنونی را برسمیت شناختن این دو جریان قدرتمند مورد احترام مردم می دانند و حاضر نیستند دیگر دیکته امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل را مبنی بر تروریست بودن آنها بپذیرند. آنها معتقدند که باید این دو جریان قدرتمند را که جریانهای اجتماعی هستند به روند مبارزه سیاسی پارلمانی کشید و آنها را در دولتها شریک کرد و مسئولیت به عهده آنها گذارد و خواستهای آنها را مورد توجه قرار داد. تنها از این راه می شود این قدرتها را مهار کرد. این نیروهای عظیم اجتماعی را که پایگاه عظیم توده ای دارند و خلق مسلح را بدنبال خویش دارند نمی توان با ارتش منظم اسرائیل سرکوب کرد. قدری راه به جایی نمی برد. کار را باید بعهدہ دیپلماسی و مانورهای تاکتیکی آن قرار داد. هرگونه اقدام دیگری یک ماجراجویی کامل است که دودش به چشم همه می رود. امپریالیسم اروپا بیک باره فتنه حمایت از حقوق بشر و این تئوری من در آوردی را که وزن حقوق بشر بیشتر از وزن حقوق ملل است پائین کشیده است زیرا فهمیده که این نظریه بیشتر به نفع طرف گستاختر و قویتر که امپریالیسم آمریکا باشد تمام شده است و دست این امپریالیسم را در توسعه طلبی و غصب بازارهای فروش و مناطق تحت نفوذ باز گذاشته است. آنها ترجیح می دهند حال آتش زیر دیگ حقوق ملل را تندتر کنند و حقوق بشر را تنها با آرام یز گرم نگهدارند. به این جهت در تبلیغات اخیر آنها تکیه بیشتر بر احترام به حقوق ملل است. کوفی عنان به نیابت آنها پرچم این سیاست را به دست گرفته و هشدار می دهد که بی توجهی به این امر شالوده سازمان ملل متحد را برهم می زند. شکست مفتضحانه اسرائیل افق جدید سیاسی در منطقه گشوده است و لحن های سیاسی و دیپلماتیک را تغییر داده است. خانم مرکل صدر اعظم آلمان فدرال دیگر نمی تواند دهن دریدگی خویش را به نمایش بگذارد و حال باید دمشق را روی کولش بگذارد و زحمتش را کم کند.

از این گذشته این سیاست امپریالیستهای اروپا راه را برای بازسازی لبنان و فلسطین با سرمایه های اروپائی باز می کند. ارتش لبنان باید با بهترین سلاحها مسلح شود و این کار کارخانه های تسلیحاتی اروپائی را رونق می دهد. اسرائیلیها با امر جرج بوش همه تاسیسات زیربنائی لبنان را که با سرمایه فرانسویها ساخته شده بود نابود کردند و حال بعید بنظر می رسد که بعد از شکست مفتضحانه اسرائیل و آمریکا برخلاف تجربه عراق سهمی از این غنیمت به آنها برسد.

استراتژی شکست خورده آمریکا

امپریالیسم آمریکا قصد داشت با ترور رفیق حریری در لبنان، پرونده سازی برای سوریه، تحریک فالانژیستهای فاشیست و مسلح کردن آنها، تحریک ممالک عربی نوکرش بر ضد سوریه، روی کار آوردن یاران محمود عباس در فلسطین، خلع سلاح و سرکوب مردم مسلح لبنان بعنوان مبارزه علیه قطب تروریسم، سرنگونی رژیم سوریه و یا حداقل مهار وی، همه زمینه ها را برای تجاوز به ایران هموار کند. در تعیین سیاست امپریالیستها و صهیونیستها همیشه یک عامل مهم که نقش توده های مردم است کمبود دارد. در این مبارزه توده های مردم چه در فلسطین و چه در لبنان و چه در سوریه و حتی عراق و ایران و سراسر جهان و بویژه ممالک مسلمان و عربی قلم بطلانی بر این محاسبات کشیدند. خانم کوندلیزا رایس که از لبنان رانده شد و می خواست جنایت اسرائیلی ها را با درد زایمان نظم نوین که امری اجتناب ناپذیر و مفید است مقایسه کند به آن چنان درد زایمانی دچار شده که زیر بار این همه بار زائیده است. صدها هزار مردم آمریکای لاتین در خیابانها به حمایت از مبارزه قهرمانانه مردم لبنان پرداختند. یهودیان مترقی در اسرائیل شجاعانه در شرایط خفقان فاشیستی بر ضد جنگ بپاخاسته و همبستگی خویش را با مردم لبنان به نمایش گذاردند و تجاوز اسرائیل را محکوم کردند. آنها اسرائیل را مسبب جنگ شناختند.

سیاست خاور میانه بزرگ جرج دبلیو بوش و دارو دسته وی در دست انداز افتاده و کارش به فضاحت کشیده است. نه تنها وی و همدستانش در منطقه قادر نشدند اراده لایزال خلق فلسطین و لبنان را بشکنند و در میان آنها تفرقه ایجاد کنند سهل است حتی موجی انقلابی از مقاومت و نفرت ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی در سراسر جهان از شیلی تا اندونزی به وجود آورده اند. امروز روزی عزای کیهان لندنی و "حزب کمونیست کارگری ایران" و روز شادی خلقهای منطقه است. شکست دشمنان بشریت در فلسطین، لبنان، سوریه، عراق، افغانستان امکان تنفسی را برای نیروهای انقلابی ایران فراهم آورده تا تدارک سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را بهتر ببینند. شکست امپریالیسم آمریکا در این مرحله از زمان برای حمله به ایران برای رشد مبارزه مستقل طبقاتی مفید است و مانع از آن خواهد شد که در اثر حمله جنایتکارانه خارجی ارکان نظام جمهوری اسلامی تقویت شود. سرکوب های بیرحمانه داخلی رژیم جمهوری اسلامی، انباشتن زندانها از مبارزان، سرکوب نمایشات اعتراضی زنان و سرکوب مبارزات افتخار آفرین کارگران، کشتار زندانیان سیاسی در زندانها همه و همه بپاس تهدیدات جرج بوش و ایهود اولمرت صورت می گیرد. در اینجا وحدت ارتجاع جهانی به نمایش گذارده می شود. دست امپریالیستها و صهیونیستها به خون مبارزان ایران آلوده است. آنها در

این امر در کنار رژیم جمهوری اسلامی قرار دارند. امپریالیستها و صهیونیستها در این سرکوبها شریکند و خون این مبارزان بر دامن آنها نیز نقش بسته است. حزب ما همانگونه که بارها تکرار کرده است نقش نیروهای مردمی در سراسر جهان و در منطقه و ایران را عامل مهم بازدارنده ای در حمله به ایران می داند. این است که باید در جنبش صلح وسیعاً شرکت جست و مانع گشت که ایران به ویرانه ای نظیر لبنان و عراق و افغانستان بدل شود. هرکجا پای آمریکائی ها باز شده است فقط زمین سوخته از آن باقی مانده است. به سرنوشت کره، ویتنام، کامبوج، لائوس، عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین و... بنگرید تا ماهیت این جنایتکاران را که خود را هوادار حقوق بشر و دموکراسی و آزادی نشان می دهند بیشتر بشناسید.

امپریالیسم آمریکا در عین حال تلاش کرد با یاری عربستان سعودی، اردن و مصر کشتار شیعیان لبنان را در کادر نزاع شیعه و سنی به مردم مسلمان منطقه بخوراند و موجه جلوه دهد. دسیسه کثیف امپریالیستها و صهیونیستها با شکست کامل روبرو شد و موج بزرگی از حمایت مردمی برای حفظ استقلال لبنان و محکومیت تجاوزگران در گرفت. مرتجعین عرب ناچار شدند با تاخیر فراوان و از روی اکراه به نفوذ شیعیان در منطقه تن در دهند. این نفوذ در سالهای آینده به نفع ارتجاع عرب نیست و وضعیت آنها را متزلزل می کند.

امپریالیستها و صهیونیستها با این سیاست ارتجاعی و تجاوزگرانه خویش نه تنها رژیم جمهوری اسلامی را تضعیف نکردند سهل است به نفوذ و قدرت وی در منطقه افزودند. حال کار تجاوز به ایران به راحتی زمان قبل از تجاوز به لبنان نیست. امپریالیست آمریکا باید گزینه همکاری و کنار آمدن با جمهوری اسلامی را بپذیرد و از این راه زمینه نفوذ خویش را در ایران فراهم آورد.

مقاومت نیروهای مترقی و صلحجو در اسرائیل

اگر در بدو تجاوز به لبنان تعداد معترضین به این تجاوز از چند ده نفر تجاوز نمی کرد پس از شکست اسرائیل آنهم با این سرشکسته گی و فضاحت مسرت آور موجب شد که در اثر این شکست موج جدیدی در اعتراض به سیاست تجاوزگری و سلطه جوئی در منطقه بوجود آید. حال هزاران نفر اسرائیلی مترقی و پیشرو به میدان آمده اند و تجاوز به لبنان را محکوم کرده و خواهان خروج صهیونیستهای اسرائیلی از خاک لبنان هستند. اوج مبارزه جسورانه اسرائیلیهای مترقی در فضای حاکم تروریستی و ضد دموکراتیک اسرائیل امید تازه ای در منطقه ایجاد کرده است. همین جوانه های امید بخش است که می تواند به احترام متقابل میان اعراب و غیر عربها، میان یهودیان و مسلمانان و مسیحیان بیانجامد و پیوندهای جدید ایجاد نموده، اعتمادها را افزایش داده و بندهای محکم یک جامعه انسانی مشترک در سرزمین فلسطین را ایجاد کند. باید این نهال رو به رشد را در اسرائیل تقویت کرد و به این مردمان مترقی اسرائیل که بر ضد نژادپرستی صهیونیسم بپاخاسته اند تبریک گفت و با آنها برای استقرار یک جامعه انسانی و ضد امپریالیستی متحد گردید. این نیروهای اسرائیلی متحدین ما هستند و آنها نیز به حمایت بی دریغ ما نیاز دارند تا بتوانند با روحیه بالا در مقابل تضییقات و فشار فاشیستی در اسرائیل مقاومت کنند.

جنگ و موشک به اسرائیل چه آموخت

تجاوز به لبنان چندین نتیجه گیری راهبردی بجای گذاشت. برای نخستین بار مردم جهان و بویژه اعراب دیدند که می توان با تکیه به جنگ توده ای طولانی بر یک ارتش قدرقدرت چیره شد. پنج هفته مقاومت میلیونی مردم مسلح لبنان اعم از مسلمان و مسیحی در یک جنگ میهنی نیروئی به مردم منطقه داد که ما هنوز در آستانه شناخت واقعی آن قرار داریم. ارتش اسرائیل درهم ریخت و فرسوده شد. سربازان اسرائیلی اعتراف کردند که لبنانی ها بسیار متحرک بودند و به صورت نامرئی به آنها حمله می کردند، بطوریک آنها دشمن را نمی دیدند ولی همواره آماج حملات آنها بودند، آنها مستاصل شده بودند. روحیه آنها بسیار درهم شکسته بود. تعداد زیادی سربازان ارتش متجاوز اسرائیل به دیار عدم فرستاده شدند که دولت اسرائیل از وحشت مرگ آمار دقیق آنها را منتشر نمی کند. نیروهای مسلح مردمی لبنان با سلاحهای ضد تانک مسلح بودند که ده ها تانک گرانقیمت و ظاهراً ضربه ناپذیر و مدرن اسرائیل را از کار انداختند و هر بار چندین نفر سرنشین تانکها را در آتش تجاوز خودشان سوزاندند. سلاحهای مدرن لبنان ناوگان صهیونیستها را به قعر دریا فرستاد و از کار انداخت. موشکهای مردم لبنان برای نخستین بار شهرهای اسرائیل را مورد هدف قرار داد و به صهیونیستها مزه موشک را چشانید. بسیاری خانه های غصبی صهیونیستهای متجاوز خراب شد و هزاران نفر ناچار شدند شمال اشغالی اسرائیل را ترک کنند. دولت صهیونیستی هرگز آمادگی چنین وضعیتی را نداشت، اقتصادش برهم ریخت، هزاران نفر از نیروها و امکانات تدارکاتی خویش را باید صرف جابجائی مردم می کرد و این نخستین بار بود که جامعه اسرائیل مزه جنگ در داخل خاک خود را می چشید. برای نخستین بار بود که معلوم شد نیروی هوائی مدرن اسرائیل در جنگ چریکی توده ای شهری فاقد ارزش است. برای نخستین بار بود که معلوم شد ضد راکتهای "پاتریوت" آمریکائی که برای تاثیرات و قابلیتهای بسیار مبالغه و قلمفرسائی می کردند پشیری ارزش ندارد و کاری از شان ساخته نیست، برای نخستین بار معلوم شد که اگر دیوار ۷۰۰ کیلومتری دور اسرائیل را در طول و ارتفاع به هزار متر هم برسانند در مقابل نیروی تسلیحاتی مدرن و متحرک مردمی پشیزی ارزش ندارد. همه این عوامل در دست هم شکست استراتژیک صهیونیسم و امپریالیسم را در منطقه نشان می دهد. دولت اسرائیل رفتنی است. اگر تا کنون با زور سیلی صورتشان سرخ نگهداشته اند پس از افتضاحات اخلاقی رئیس جمهور یزدی اسرائیل و وزراء هیات دولت و شکست مفتضحانه در جنگ کار حفظ آنها به بن بست کشیده است. اسرائیل حال باید با سرشکسته گی اسرای لبنانی و فلسطینی را که با آدمربائی گرفته بوده است در مقابل دو سرباز اسرائیلی که اسیر جنگی اند تعویض کند. آنها از دولت مسیحی لبنان که امر خلع سلاح حزب الله لبنان را امری داخلی می دانند تودهنی محکمی خوردند. بر اساس موافقتنامه دولت مسیحی لبنان و سازمان حزب الله، توده های هوادار حزب الله حق حفظ اسلحه خویش را دارا می باشند فقط باید از حمل آن در ملاء عام خودداری کنند. این تصمیم برای حفظ استقلال لبنان جنبه حیاتی دارد و اسرائیل ناچا شده به این شکست نیز تن در دهد. در افق منطقه رنگ دیگری نمایان شده است.

دریوزگان سیاسی

در یوزگان سیاسی آن بیچاره هائی هستند که با سیاست "به من چه ولش کن"، "جنگ کنونی به ما مربوط نیست، نزاع بین دو قطب تروریسم است"، "قتل عام مردم لبنان و مسلمانان" اشکالی ندارد، "آمریکا متمدن و اسرائیل دموکرات است ولی حزب الله هوادار اسلام سیاسی" است، "جنگ میلترایسم آمریکا و اسلام سیاسی"، "مرگ بر میهنپرستی و استقلال ملی"، "زنده باد امپریالیسم و صهیونیسم" در تمام این مدت چندین سال از سیاستهای امپریالیسم و صهیونیسم در جهان، منطقه و ایران دفاع کرده اند. تحولات اخیر منطقه پوزه این دریوزگان را به خاک خواهد مالید و دست آنها را رو خواهد کرد و دلقکهای سیاسی آنها باید به بت اعظمشان رجوع کنند تا از چننه بی برش برایشان تئوریهای جدید اختراع کنند. "حزب کمونیست کارگری ایران" و مریدان گمراه منصور حکمت و کیهان سلطنت طلب لندن که فقط با دروغ و تحریک و توجیه جنایت و آدمکشی ارتزاق می کنند از این قماش جانوران هستند. سیر تاریخ ولی دست این آمخواران مدرن را باز می کند. این سرنوشت همه آن کسانی است که ماهیت آمریکا را امپریالیستی ندانسته و سرشت اسرائیل را صهیونیستی نمی دانند. این سرنوشت کسانی است که از خصلت تضادهای جهان کنونی درک درستی ندارند و کارشان سرانجام به بن کامل سیاسی می رسد.

کشتار بیرحمانه مردم عراق از زبان آمار

طبق گزارشی که اخیراً توسط لنست، نشریه پزشکی بریتانیایی انتشار یافته است، شمار کسانی که از هنگام اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ جان باخته اند به ۶۵۵ هزار نفر میرسد. این رقم معادل دونیم درصد کل جمعیت عراق است. در این بررسی، نتیجه گیری شده است که از سال ۲۰۰۳ هر روزه بیش از ۵۰۰ نفر در اثر خشونت جان خود را از دست داده اند. امپریالیسم آمریکا با هدف دست یازیدن به نفت و کنترل منابع طبیعی و ایجاد پایگاههای نظامی در این عراق و اعمال سرکردگی بر سایر رقبای امپریالیستی، این کشور را به خاک و خون کشید و جز کشتار و ویرانی و نابودی تمامی دستاوردهای مردم عراق و به گورستان تبدیل کردن این کشور، به ارمغان نیاورد. حاصل سه سال اشغال نظامی عراق جز گسترش فقر، فحشا، ناامنی و خونریزی نبوده است. لعنت بر کسانی که از عفریت جنگ و سیاست حمله نظامی به ایران حمایت میکنند و به خاطر دست یافتن به اهداف کثیفشان حاضرند نقش خانانان احمد چلبی ها و ناسیونال شونیستهای عراقی را در ایران بازی کنند. ننگشان باد!

پنج سال پس از اشغال افغانستان

بمباران وحشیانه افغانستان در سال ۲۰۰۱ که تحت بهانه مبارزه با تروریسم و حکومت خود ساخته طالبان صورت گرفت، پیامدهای وخیمی برای مردم زحمتکش افغانستان در بر داشته است. تنها در خلال ۶ هفته بیش از ۶۰۰۰۰ نفر در زیر بمباران امپریالیسم آمریکا و متحدین اش جان باختند و علاوه بر این تمام زیر ساخت باقی مانده از گذشته را ویران ساختند. اکنون پس از پنج سال اشغال نظامی افغانستان، کشتار مردم بی دفاع، ویرانی و ناامنی همچنان ادامه دارد و بیکاری، رشد تولید مواد مخدر، فقر و بی خانه مانی بیداد میکند. از سویی دامنه نارضایتی و بیکار مردم علیه قوای اشغالگر هر روز گسترش می یابد و استعمارگران را چاره ای جز تسلیم در مقابل اراده ملت مبارز افغانستان نیست. اشغال افغانستان آنطور که نوکران امپریالیسم و صهیونیسم دم گرفته بودند، تمدن، ترقی و دموکراسی را به ارمغان نیاورد و نمی توانست بیاورد. افغانستان تنها بدست خود مردم زحمتکش آباد خواهد شد و این جز با نبرد با اشغالگران امپریالیستی و رژیم گماشته حامد کرزای میسر نخواهد بود.

اوضاع فلاکتبار کارگران ایران

به گزارش خبرنگار پارلمانی ایلنا، علیرضا محبوب در مجلس هفتم درنطق پیش از دستور خود با بیان اینکه حدود ۱۳ میلیون جمعیت زیر خط فقر هستند، گفت: "نزدیک به ۲۰۰ هزار کارگر و خانواده هایشان که در ۵۰۰ واحد تولیدی نظیر شرکت های پوشینه باف، ناز نخ و سیمین نوشاغل هستند و پارها در مقابل مجلس شورای اسلامی شاهد تجمع و اعتراض آنها بوده ایم، ماهاست که حقوق دریافت نکرده اند و برخی از این کارگرها حدود ۵۰ ماه است که حقوق دریافت نکرده اند". وی همچنین گفت: "با وجود گذشت هفت ماه از سال و تصویب و پرداخت مستمری حداقل ۲۰۰ هزار تومان به بازنشستگان، بازنشستگان و مستمری بگیران سازمان تامین اجتماعی همچنان چشم انتظار مجلس و دولت هستند که حد اقل ۲۰۰ هزار تومان خود را دریافت کنند... محبوب در مورد خصوصی سازی و گرانی چنین بیان داشت: "زخم خصوصی سازی این روزها در شکل گرانی سرباز کرده است. خصوصی سازی ریشه بدتر شدن مشکلات فعلی اقتصادی کشور است، ریشه نارضایتی ها، تشدید فاصله طبقاتی و گرانی هاست". به آقای محبوب باید گفت ریشه این وضعیت فلاکتبار اقتصادی و فقر و شکاف عظیم طبقاتی تنها به خصوصی سازی محدود نمی گردد، علل این اوضاع دهشتناک را باید در ماهیت ضد کارگری، فاشیستی و سرمایه داری رژیم جمهوری اسلامی دید. رژیم که به زبان اسلام و خمس و ذکات سخن میگوید با جنگ و دندان از سرمایه داران گردن کلفت حمایت میکند و بقای خویش را در حفظ و تحکیم نظامی سرمایه داری و استثمار بیرحمانه کارگران و زحمتکشان می بیند. چاره کارگران وحدت و تشکیلات است و تنها با بیکار متحد کارگران و در نهایت تحت رهبری حزب سیاسی طبقه کارگر مسلح به مارکسیسم لنینیسم است که می توان رژیم را بر انداخت و خود را از شر عفریت فقر و بیکاری و گرسنگی نجات داد. جز این راه دیگری متصور نیست.

زنده باد مارکسیسم لنینیسم! مرگ بر سرمایه داری، ارتجاع و امپریالیسم!

پیام تسلیت حزب به مناسبت درگذشت رفیق ایوب عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی ترکیه

رفقای عزیز

با اندوه فراوان، از درگذشت رفیق ایوب اطلاع پیدا کرده و از این بابت بسیار متاسف شدیم. مرگ رفیق ایوب – این کمونیست متقاعد، انترناسیونالیست سمج و رزمنده خلق – نابهنگام بود و بشدت ما را متاثر کرد. بدیهی است که فوت این رفیق، ضایعه ای سنگین برای همه ماست. ولی ارثیه انقلابی او نیز – قریب ۴۰ سال سابقه حضور فعال در مبارزه سازمانیافته حزبی در قبال سرمایه داری در سطح ملی و بین المللی – بهمین نسبت وزن و اعتبار دارد. حزب ما، حزب کار ایران (توفان)، بسهم خود تلاش خواهد کرد تا این ارثیه انقلابی رفیق ایوب در حافظه جمعی خلقهایمان به ثبت رسیده و باقی بماند. با درود های رفیقانه

کمیته مرکزی حزب کار ایران (توفان) ۱ اکتبر ۲۰۰۶

صدمین سال انقلاب مشروطه ایران

یاشاسین ایران – یاشاسین آذربایجان



<p>زمان: 11 نوامبر 2006 ساعت: 18:30</p>	<p>بزرگداشت انقلاب مشروطه- حزب کار ایران (توفان) چهره انقلاب مشروطه در آینه شعر: نعمت میرزاده (م. آرم)</p>
<p>مکان: استای دانشگاه ماینس Studentenhaus Staudinger Weg 21 55122 Mainz</p>	<p>برنامه های هنری موسیقی و آواز: سیما واسکندر آبادی ترانه سرودهای آذری و ... برگزار کنندگان: حزب کار ایران(توفان) و کانون دفاع از حقوق دموکراتیک</p>

ورود آزاد